جنگ ستیز

شریعتی در چشم و دل من ۲۸

تلاش برای انتقال ۲۹

می می توانم، پس هستم ۲۹

چقدر خوشبخت روشن است ۳۰

کدام شریعتی

گفت‌وگو با رضا علیجانی

طرح: حسین صافی، شرق

ثمینا رستگاری: می توان از شریعتی انتقاد کرد اما نمی توان او را دوست نداشت. او که در گستره تاریخ معاصر، خوانی گسترد به فراخی دیروز تا امروز، خوانی که هم یک چریک را برای کارزار مهیا می کند و هم لحظات یک عزلت نشین در غم دوست داشتن را سرشار می کند، او که هم از ابوذر می گوید هم از سلمان، هم از مردن و میراندن، هم از بودن و چگونه بودن؛ اینک ۳۰ سال از رفتن شریعتی گذشته است. رفتنی که مانند بودنش پررمز و راز باقی ماند و ناگشوده، ۳۰ سال است که می توان از او گفت، هرچندگاه معلم انقلاب می شود و شایسته تکریم، گاه التقاطی و بایسته تحریم، در کتاب هایش هم آن قدر جملات پر از ابهام هست که هیچ «غارتگری» را دست خالی بازنگرداند. با این همه هنوز هم می توان از او و با دوستداران او سخن گفت. در این گفت‌وگو من چشم بر آن دو چشمی که بر دیوار اتاقم دوخته است، فروبستم و در جایگاه منتقد شریعتی نشستم اما خوب می دانستم که در تمام طول حیات حافظه من، هیچ کس به نام شریعتی، صدایی را خاموش نکرده است و هیچ اقتدارگرایی، اعمالش را با کتاب های شریعتی مستند نکرده است. چند جلد کتاب که از علیجانی درباره شریعتی خوانده‌ام، بهانه مناسبی است برای انتخاب او و برای فهمیدن اینکه آیا شریعتی هنوز هم شریعتی است؟

■ ■ ■

■ شریعتی ۸ ساله بود که رضاشاه سقوط کرد و یک سال پیش از سقوط محمدرضا نیز درگذشت، او در دوره‌ای زندگی کرد که ما درکی از مدرنیته نداشتیم و تنها با مدرنیزاسیون صوری برخورد کرده بودیم. فهمی از دموکراسی نیز نداشتیم و از سنت نیز زیاد فاصله نگرفته بودیم. سوال اصلی شریعتی در این دوره و دغدغه ذهنی اش در چنین جامعه‌ای چه بود؟

در تحلیل شخصیت ها توجه به بستر و ساختار زمانه آنها بسیار مهم است. سوال شما را من سوال درست و نقطه شروع مناسبی می دانم. در ایران مشکل تاریخی ای که وجود دارد این است که معمولاً روشنفکرها مثل عوام برخورد می کنند. یعنی تاریخ را از آخر به اول می خوانند در حالی که تاریخ اگر از اول به آخر و به صورت تجسمی خوانده شود ما درک درست تری از آن خواهیم داشت. طرح سوال شما برمی گردد به تاریخ جامعه، در دوره‌ای که شریعتی زندگی می کند. در جامعه ایران همان طور که شما نیز اشاره کردید به لحاظ تفکر یک تفکر مذهبی سنتی وجه غالب است. حتی در اوج حرکت حسینیه ارشاد یعنی در سال های ۵۳ - ۵۲، ۶۰ درصد جامعه ایرانی در روستاها زندگی می کنند و بخش زیادی از آن ۴۰ درصدی هم که در شهرها زندگی کنند، مذهبی سنتی هستند. از اواخر دوره قاجار وارد یک نحوه زیست جدید شدیم که می توان آن را نحوه زیست ناموزون، با غلبه وجه سنتی نامید. به گمان من این حالت ادامه دارد تا اوایل دهه ۶۰ که بعد از آن تبدیل می شود به نحوه زیست ناموزون با غلبه وجه مدرن. شریعتی در این بستر زندگی می کند، او در یک خانواده مذهبی و سیاسی مصدقی به دنیا می آید. خود او یک فرد احساسی و عاطفی و به شدت عصیانگر و قالب شکن است او در خانواده‌ای مذهبی و در کانون نشر فرهنگ اسلامی بزرگ می شود، اما در چنین جایی شریعتی بحث دینی نمی کند، بلکه بحث ادبی می کند.

اما شریعتی جوان برساخته جنبش ملی شدن صنعت نفت است. نهضت ملی نفس تازه‌ای به نسل جوان آن دوره داد. شریعتی در این دوره پوست می اندازد؛ هم سیاسی می شود و هم آرمانگرا. او به شدت اهل مطالعه بود و مطالعه او هم صرفاً معرفتی نیست بلکه وجودی است؛ یعنی فقط ذهنش باد نمی کند. او با دانسته هایش زندگی می کند و این خیلی مهم است. در این فضا شریعتی یک دغدغه تغییر اجتماعی دارد و یک دغدغه تغییر تفکر. شریعتی روشنفکر به معنای عام کلمه است (من روشنفکر را یک بیضی دومرکزی می دانم که هم به دنبال حقیقت و هم به دنبال تغییر است نه یک دایره تک مرکزی که فقط به دنبال حقیقت است. هر چند مفهوم روشنفکری در ایران از دهه ۷۰ و ۸۰ تبدیل به مفهومی مشابه یک آکادمیسین شده است). شریعتی هم به دنبال فهم حقیقت است و هم به دنبال تغییر. در هر دو حوزه هم با مدرنیته و هم مدرنیته مستقر مواجه می شود. شریعتی این دو بعد را دارد. پس پرسش و دغدغه شریعتی تغییر جامعه خودش از عقب ماندگی است مثل همه روشنفکرهای آن زمان. این سوالی است که همه روشنفکران و دولتمردان ایران از عباس میرزا گرفته تا حالا داشته اند. ما چرا عقب مانده ایم؟ در پاسخ به این عقب ماندگی شریعتی پاسخ های خودش را می آورد. یک رویکرد می گفته برویم به دنبال پارلمان و قانون و . . . ، یک رویکرد می گفته باید برویم دنبال تکنولوژی و یک رویکرد هم معتقد بود ما باید مبارزه سیاسی طبقاتی مسلحانه کنیم. راه‌حل شریعتی هم از درون مبنای فکری اش بیرون می آید. آن مبنای فکری، دیالکتیک است یعنی نه ذهن محور است نه عین محور. هم نگاهی به فرهنگ جامعه دارد هم نگاهی به عینیت سیاسی و اقتصادی جامعه. شریعتی رابطه‌ای متعادل میان اینها ایجاد می کند و می خواهد هر دو اینها را تغییر بدهد اما اینجا از اصطلاحی استفاده می کند به نام دیالکتیک منجمد.

شریعتی برای ذوب کردن این دیالکتیک منجمد معتقد است که باید از فرهنگ شروع کنیم. پس دغدغه شریعتی تغییر است، نگاهش دیالکتیک عین و ذهن است و یک استراتژی خاصی که برای زمانه خود و شخص خودش تعریف می کند، برخورد با دیالکتیک منجمد است و ایجاد نوزایی فکری از درون دین. مهمترین مولفه این رویکرد نیز اصالت دادن و نگاه به درون است، یعنی ضمن آنکه او ضدامپریالیست و ضداستعمار نیز هست ولی ضدغرب نیست با غرب تحلیلی برخورد می کند، با سلطه و استعمار مخالفت می کند اما با غرب یکپارچه برخورد نمی کند. او حتی وارد جناح بندی های سیاسی جهان می شود و در حوزه سیاست در مقابل بلوک شرق بلوک غرب را آزادتر و دموکراتی تر می داند اما در عین حال معتقد است که مشکل اصلی ما درون ما وجود دارد.

■ آیا شریعتی با دیدن مشکلات مدرنیته در غرب راه‌حل آن جامعه را برای ما که هنوز به عوارض مدرنیته مبتلا نشده‌ایم، تجویز نکرد؟

از کجای شریعتی چنین برداشتی می توان داشت؟ نسل ما با شریعتی برخوردی بی واسطه داشت. اما بسیاری از افراد نسل دهه ۸۰ با شریعتی برخوردی باواسطه دارند و یکی از مشکلاتی که الان ما در فهم شریعتی با آن مواجهیم همین است. ما شریعتی را مستقیم خوانده بودیم، اما بخشی از این نسل سخنانی می گوید که در مرحله اول نشان می دهد اصلاً شریعتی را خود به طور مستقیم نخوانده بلکه شریعتی را از طریق منتقدانش می شناسد و این باعث می شود ما در این سخنان با کاریکاتوری از شریعتی مواجه شویم و نه خود او. من حاضرم با منتقدان شریعتی مستند درباره تصویرشان از شریعتی بحث و مناظره کنم. شریعتی را ضدغرب دانستن اشتباه است. من در میزگردی که با یکی از منتقدان شریعتی داشتم گفتم که سوگند می خورم ایشان کتاب امت و امامت را نخوانده است. یک مشکل ما شناخت باواسطه شریعتی است. ما با میراث گذشته مان برخورد همه یا هیچ می کنیم. ما چند سنت تفکر در ایران داریم که یکی از آنها هم شریعتی است. مخالفان شریعتی نمی توانند این سنت را از بین ببرند اما نمی خواهند با این سنت مفاهمه بکنند. در واقع برایش پرونده سازی می کنند و از آن کد بیرون می کشند. نه شریعتی غرب ستیز بود و نه راه‌حل های مشکلات غربی را جلو پا می گذاشت. بسیاری از کسانی که الان این گونه ایرادات را بر شریعتی وارد می کنند برخی از طرفداران مرحوم مطهری بوده اند، که قبلاً شریعتی را التقاطی می دانستند و هنوز آن نفرت گذشته از شریعتی در آنها وجود دارد. هر چند از مرحوم مطهری فاصله گرفته اند و به جاهای دیگری رفته اند اما هنوز نفرت از شریعتی را دارند. خود آنها نسبت به اپوزیسیون دهه ۶۰ هم هنوز خودی، غیرخودی برخورد می کنند چون نفرت از گذشته دارند، هر چند از دموکراسی حرف می زنند. در دوران شریعتی گفتمان غالب روشنفکری، گفتمان سوسیالیستی، انترناسیونالیستی و نظریه وابستگی (گوندر فرانک) است. شریعتی در دورانی زندگی می کند که ادبیات چپ گفتمان غالب است اما شریعتی مغلوب این گفتمان نشد، نه در ایدئولوژی و نه در استراتژی.

خلاصه گفتگو

در عدالتخواهی مزدک یا اسپارتاکوس و سربداران سوسیالیسم نیستند اما یک جهت گیری عدالتخواهانه وجود دارد که می خواهد ثروت بین تعداد بیشتری از مردم پخش شود، اگر ما دموکراسی، سوسیالیسم و . . . را محصول یک روند بدانیم موضوع متفاوت می شود. کسانی که تاریخ دموکراسی را نوشته اند معتقدند وقتی انبیای مذهبی یکتاپرست گفتند که همه انسان ها با هم برابرند آنها یک گام ما را به دموکراسی نزدیک کردند. دموکراسی که به یک باره به وجود نیامده بلکه در این چالش ها و روندها به وجود آمده. شریعتی هم نمی گوید ما سوسیالیسم مارکسی را در اسلام داشته ایم.

■ این یک سوال است که در جامعه ایرانی سنتی و عقب مانده، چرا مارکسیسم که در نقد مدرنیته آمده است را برمی گیرند اما سوال من این است که آیا پاسخ شریعتی متناسب با نیاز جامعه ما بود؟

انتقاد شریعتی بر آنها این بود که آیا این راه‌حل جامعه ایران است؟ نه شما اشتباه کردید این راه‌حل را به جامعه ایرانی آوردید.

■ راه‌حل شریعتی چه بود؟

ما در جامعه باید یک تحول فرهنگی ایجاد و طبق تعبیر شما مفاهیم مدرن و در واقع انباشت تجارب تئوریک و یا آرمان‌های انسانی را اقتباس کنیم چرا که شریعتی دموکراسی و سوسیالیسم را آرمان انسانی می دانست و معتقد بود انسان در طول تاریخ یا به دنبال آزادی بوده یا عدالت یا عرفان و اینک، این سه هدف در غرب چون پیشرفته تر از ما بوده بیشتر رشد کرده است و هر سه این اهداف در غرب هم هست، هم دموکراسی، هم سوسیالیسم و هم حتی معنویت گرایی وجود دارد و برخلاف کسانی که فکر می کنند آنها صبح تا شب به کار دنیا مشغولند، چنین نیست. بالاترین ارزش های اخلاقی هم در آنجا وجود دارد در مباحث نظری نیز، معنویت گرایی که روشنفکران ما الان ترجمه می کنند آثار آنهاست که ترجمه می کنند.

■ آیا شریعتی چنین نگاهی به غرب داشت؟

شریعتی به قول خودش غرب را مثل کره ماه نمی دانست که ما از دور آن را ببینیم و آن را خوب یا بد ارزیابی کنیم. من در مقاله شریعتی و غرب ده‌ها جمله و مستند از شریعتی آورده‌ام که همه آنها را نمی شود در یک مصاحبه گفت. آن مستندات به وضوح نشان می دهد که تصویر شریعتی و غرب، با کاریکاتور غرب ستیزی که برخی منتقدان شریعتی ترسیم کرده اند، خیلی فرق دارد. شریعتی معتقد بود غرب یک واقعیت است. یک مجموعه است. در این مجموعه شریعتی با دموکراسی، سوسیالیسم و ناسیونالیسم مثبت موافق است. حتی می گوید دموکراسی در بلوک غرب محقق تر از بلوک شرق است. یک روشنفکر دهه ۵۰ برای گفتن این حرف باید خیلی جرات می داشت. من از مهندس سحابی نقل می کنم که می گوید وقتی ما در زندان بودیم کسی جرات نداشت کلمه دموکراسی را به کار ببرد، چه در میان مذهبی ها، چه در میان مارکسیست ها. دموکراسی یک امر بورژوازی و روبنایی بود و آنها در فکر اصلاح زیربناها بودند.

■ نظر شما این است که شریعتی با دموکراسی و سوسیالیسم موافق بود؟

بله، کاملاً موافق بود.

■ شریعتی با هر دوی اینها موافق بود اما به شرطی و این شرط گذاشتن نکته خیلی مهمی است. دموکراسی خوب است اما دموکراسی متعهد خوب است. یا آزادی منهای سرمایه داری، عدالت منهای سوسیالیسم در نظر شریعتی قابل پذیرشند. . .

درباره دموکراسی متعهد من زیاد بحث کرده‌ام، آزادی منهای سرمایه داری که حرف چپ نو و برخی سوسیال دموکرات های اروپا هم هست، در غرب هم که فقط یک حزب لیبرال وجود ندارد، سبزها، دموکرات ها، سوسیال دموکرات ها، دموکرات مسیحی ها و . . . هم هستند. من اینجا یک حرف را به صراحت بزنم. ما در ایران چون دچار نوعی عقب ماندگی و شاید بدشانسی هستیم همیشه جنس های بنجل غرب گیر ما می آید. مارکسیسم انواعی داشت اما بنجل ترین نوع آن (استالینی) وارد ایران شد. دموکراسی و لیبرالیسم در غرب هم انواعی دارد که بنجل ترین آن به ایران آمده است. یعنی همانگونه که بدترین نوع سوسیالیسم نصیب ما شد، در حالی که سوسیالیسم چهره های انسانی تری هم داشت. مارکسیسم لوکاچی هم بود. مارکسیسم گرامشی، پولانزاسی هم بود. از لیبرالیسم هم لیبرالیسم حساس روی امنیت و لذت، یعنی باز جنس بنجل لیبرال دموکراسی به ایران آمده است.

■ شریعتی با کدام یک از انواع سوسیالیسم موافق بود؟

شریعتی می گوید من با سوسیالیسم موافقم اما با دولتگرایی مخالفم. اینکه حرف بدی نیست اما اینکه گفته می شود شریعتی یا دیگر نواندیشان مذهبی از غرب گزینش می کنند و ظواهر را برای ما می آورند نیز کاملاً اشتباه است. من هم موافقم که نمی شود میوه ها را آورد و ریشه ها را نیاورد، اما شریعتی ریشه ها را آورد نه میوه ها را.

■ این ریشه ها که شریعتی آورد چه بود؟

ریشه اومانیسم بود.

■ شریعتی اومانیسم غرب را به علت فقدان خدا ناقص می دانست و آن را به علاوه خدا می کرد و سپس وارد جامعه ایرانی کرد. این اومانیسم به علاوه خدا آیا همچنان اومانیسم است؟

اینکه اومانیسم به علاوه خدا اومانیسم است یا نه را باید بحث کرد اما همین که ما اگر بپذیریم که متن و موضوع انسان است نه خدا ما یک اومانیست هستیم و وارد دنیای جدید شده‌ایم. شریعتی می گوید انسان یعنی آزادی و شرافت و این آزادی و شرافت را در هیچ راهی نباید فدا کرد. این یعنی اومانیسم. او می گوید مذهب برای انسان است نه انسان برای مذهب و این شروع مدرنیته ایرانی است. اگر شریعتی به اومانیسم، دموکراسی و . . . هم نقدی می کند باید دید مثلاً نقدی که به دموکراسی مستقر در غرب می کند از موضع دموکراسی است یا مادون دموکراسی این خیلی مهم است، در غرب هم دموکراسی را خیلی نقد می کنند و اینکه ظواهر دموکراسی رعایت شده و محتوا و غایت دموکراسی مخدوش شده است.

شریعتی نمی گوید کجای دموکراسی با دین سازگاری دارد یا نه، شریعتی می گوید آیا این به نفع مردم هست یا نه؟ این معیار خیلی مهم است.

این عین اومانیست بودن و به تعبیری مدرن بودن است.

■ شریعتی در گزینشی که از دنیای غرب می کند هدفش چیست؟ به نفع مردم است یعنی چه؟ شریعتی یک آکادمیسین به تعبیر شما نیست، یک روشنفکر اثرگذار است که با دنیای غرب مواجهه پیدا می کند. او از غرب برای جبران عقب ماندگی ایران در جهان کنونی چه می آورد؟ امیرپرویز پویان وقتی شریعتی از فرانسه برمی گردد به طعنه به شریعتی می گوید جای ترجمه کاپیتال مارکس برای ما ترجمه سلمان پاک را تحفه آورده‌ای؟ شریعتی با چه ذهنیتی با مدرنیته برخورد می کند؟

شریعتی با دید یک انسان شرقی ایرانی با غرب مواجه می شود. البته او زخم خورده کودتای علیه مصدق هم هست که این دیدگاه ها را هم دارد که شما ما را استثمار کرده اید، مصدق ما را برکنار کرده اید. ولی اینکه غربی ها چگونه رشد کرده اند هم برایش مهم بود. شریعتی در دوران جوانی که استراتژی فردی ندارد به غرب می رود. جو حاکم چیست؟ جو مبارزه مسلحانه است، و همه به این نتیجه رسیدند که نظام دیگر اصلاح پذیر نیست. اکثراً ذهنشان به سمت مبارزه مسلحانه می رود، شریعتی در ابتدا این بحث را می پذیرد و نامه‌ای به مصدق می نویسد که ما باید مبارزه مسلحانه کنیم. حتی می گوید ما باید خلبانی هم یاد بگیریم اما بعد خودش فردا به این نتیجه می رسد که اینها جواب نمی دهد.

■ یعنی در همان زمان، زمانی که یزدی و چمران و سه نفر دیگر طبق بحث کادر ویژه‌ای که شریعتی مطرح کرد از امریکا به قاهره رفتند؟

تقریباً همان زمان. اما ارمغان شریعتی از غرب این بود که «تغییر ما باید در ادامه گذشته ما باشد». این حرفی است که الان سیدجواد طباطبایی می گوید. جواد طباطبایی هم الان به نوعی بومی گرایی رسیده است. البته بحث بعدی بر سر این است که از گذشته تاریخ چه در بیاوریم؟ طباطبایی می گوید عقلانیت غیرمقید به دین را درآوریم که با شریعتی بسیار متفاوت است. شریعتی هم در دهه ۴۰ به همین می رسد و می گوید آینده ما باید در ادامه گذشته مان باشد. این را شریعتی خوب می فهمد. شریعتی می گوید اگر تمدن (مدرنیته) را نیاوریم و تجدد (مدرنیزاسیون) را بیاوریم شکست می خوریم. تمدن آنجا هم ساخته دو نحله است؛ یکی رنسانس فکری فلسفی و دیگری هم پروتستانتیسم دینی است و این دوتاست که دنیای جدید را ساخته است اما روشنفکر ایرانی در بازخوانی مدرنیته پروتستانتیسم را نادیده می گیرد. در حالی که پروتستان ها حتی گرایش های فمینیستی هم داشتند یعنی در رشد زنان هم آنان راهگشا بوده اند. اما هیچ کس اینها را نمی گوید.

ادامه در صفحه ۲۸

سخن اول

شریعتی در چشم و دل من

حاتم قادری

۱- اولین کتابی که از دکتر شریعتی خواندم، «آری این چنین بود برادر» نام داشت. به خوبی به یاد دارم که این کتاب چه تاثیر پرشوری بر ذهن و قلب من که محصل دبیرستان بودم و هنوز تا ورود به دانشگاه باید یک سال، یا چیزی بیش از آن در انتظار بمانم، برپا کرد: بیش از ۳۰ سال پیش. از آن پس خواندن کتاب های دکتر که بعضاً به شکل غیرقانونی و مخفیانه توزیع می شد، از مهمترین علائق من بود. گاه از دکتر و افکار وی در ترسیم چهره «اسلام واقعی» با برخی از دوستان هم کلاس گفت‌وگو می کردم. مدرسه‌ای که در آن تحصیل می کردم، مدرسه‌ای «مذهبی» بود ولی محافظه کاری حاکم بر آن، اجازه نمی داد که این گفت‌وگوها، آشکارا صورت گیرد. یکی از دوستانی که با او در باب کتاب های دکتر شریعتی گفت‌وگو می کردم، اقدام به عضویت کتابخانه حسینیه ارشاد کرد، اما دریغا که همین امر با بسته شدن حسینیه توام بود. با وجود گذر سالیان همچنان چشمان اشکبار آن دوست را پیش روی خود، می بینم. سرگذشت این دوست هم در نوع خود جالب بود. خانواده وی عمیقاً درگیر مبارزات انقلابی بودند، یکی از برادرانش در سازمان مجاهدین در رده های بالا جای داشت، برادری که از طرف ساواک دستگیر و به شدت شکنجه شده بود. پس از انقلاب این خانواده بین موافقان حزب‌اللهی جمهوری اسلامی ایران و طرفداران سازمان شکاف برداشت. خود دوست من از گروه اول بود. چیزی نگذشت که راه به دانشگاه پیدا کردم. همچنان تب خواندن آثار شریعتی در من با قوت تمام باقی بود. تک خوان نبودم. از افراد و نحله های مختلف می خواندم ولی شریعتی جایگاهی والا در قلب و ذهن من داشت. یادم است که در فضای اساتید و دکترهای آن روز در دانشکده و گروه تحصیلی خود، از روی علاقه از عنوان «دکتر» تنها برای شریعتی استفاده می کردم و زمانی که اندکی پس از انقلاب دکتر منوچهر فرهنگ که در جریان گفت‌وگو یا بهتر بگویم جدالی، او را هم چون دیگران آقای فرهنگ خطاب کردم و وی با رنجش پاسخ داد: «ببین، این عنوان دکتری را ساواک به من نداده، خودم گرفته‌ام» من ماندم و شرمساری یک تعصب خام. آن سال ها، برخلاف اکنون که جز عکسی از همسرم و یکی دو طرح کاریکاتور از خود، تصویر دیگری در اتاق کار پیش چشم ندارم، عکس های دکتر شریعتی و آیت‌الله خمینی تنها عکس های اتاق دانشجویی‌ام بود. به هر حال در این بیش از ۳۰ سال بارها آثار شریعتی را خوانده و در باب زوایا و عرصه های گوناگون آنها فکر کرده‌ام. در سالیان دورتر مجموعه کتاب های اسلام شناسانه وی مرا از داشتن چنین دین مترقی و پاسخگوی شرایط و مقتضیات زمان، که می توانست همتای همه ایسم های برجسته جلوه کند سرشار غرور می ساخت. نقد وی از سنت گرایان و متحجران لبخند شادی بر لبانم می آورد و کویریات او دلم را با تنهایی و غم شکوهمند، نوازش داد. حال نیز هرگاه فرصتی یا ضرورتی دست دهد، به گوشه هایی از آثار او سر می زنم، ولی بدون آن لبریزی احساس و اقناع عقل. بی احساس نیستم، ولی خوب، برخی چیزها دگرگون شده است.

۲- شریعتی چه در مقام روشنفکری دینی یا الهام بخش و تاثیرگذار بر جنبش های اجتماعی منجر به انقلاب اسلامی، اهمیت بسیار دارد. بعید است که در سالیان آینده، اثری در فهم روشنفکری دینی شیعی، ایران یا افراد موثر بر روند فرهنگی - اجتماعی انقلاب اسلامی، از سوی پژوهشگران ایرانی یا غیرایرانی منتشر شود و هیچ اشاره‌ای به شریعتی نشود. حضور شریعتی در اوج فعالیت خود یا حتی پس از مرگش و در این دهه های گذشته به گونه‌ای است که مخالفان افراطی نیز ناگزیر از «طرح» و سپس نفی وی شده اند. اما آنچه که من می خواهم در این نوشته، به اجمال بیاورم این است که چه چیزهایی در نگرش و ارزیابی مجدد به شریعتی، برای دست‌کم، خودم، دگرگون شده و چرا؟ - قصد خود زندگینامه نویسی ندارم، همین طور تلاشی برای ارائه آرای شریعتی و بیان تفصیلی آنها. بلکه می خواهم برخی نکات را که به جهت نظری و دیدگاهی در دگرگونی نگاه افرادی چون خودم در ارزیابی از شریعتی، پیش آمده، بیان کنم. از تاثیرگذاری و اهمیت شریعتی به قدر کافی صحبت شد. تلاش وی برای احیای اسلام و شیعی گری در افق روشنفکری دینی و پیوند آن با جنبش های اجتماعی موضوعات روشنی هستند ولی کامل نیستند. برخی حلقه ها باید به این معرفت ما افزوده شوند تا هم بخش های پیشین بهتر فهم شده و هم کل ماجرا در پرتو جدیدی نگریسته شود. احتمالاً اولین حلقه معرفتی مهم در فهم شریعتی، «تیپولوژی» شخصیتی وی است. پیش از این در برخی مواقع، به سهم خود، تلاشی برای فهم «تیپولوژی» شریعتی صورت داده‌ام که به شکل مکتوب، مهمترین آن با نام «شریعتی و رمانتیسم» در مجموعه آثار همایش شریعتی چاپ شده است. در اینجا فقط می خواهم تاکید کنم که شریعتی از آن گونه افرادی است که به شکل برجسته می توان آنها را «رمانتیک» نامید. نمی خواهم شخصیت شریعتی را در «رمانتیک» بودن وی خلاصه کنم، از این تیپولوژی، تنها وجه غالب را در نظر دارم. اگر این وجه تسمیه و معرفت در تشخیص تیپولوژی شریعتی درست باشد، آنگاه می توان در پیوند با جنبش های اجتماعی، به ویژه جنبش های جوانان شهری منجر به انقلاب اسلامی، یادآور شد که شریعتی، نمونه‌ای تاریخی و بسیار مناسب برای نمایندگی این گستره از اجتماع بود. به بیان دیگر در کنار دیگر مولفه های موثر بر نفوذ اندیشه شریعتی، در افراد و جنبش های معترض در نقد روند سیاست و فرهنگ حاکم بر جامعه از سوی نظام پهلوی و سیاست و مدرنیزاسیون آنها از یک سو و انجماد و تحجر برخی دینداران از دیگر سو، باید به این «فرضیه» در تشخیص خاستگاه و «تیپولوژی» گروه های اجتماعی ای که در وهله اول مخاطب شریعتی بودند، هم توجه بسیار کرد. گروه های اصلی مخاطب شریعتی، در وهله اول علائم و ویژگی های «خرده بورژوازی رمانتیک» را از خود ظاهر می ساختند.

ادامه در صفحه ۲۸

شریعتی در چشم و دل من

ادامه سخن اول

می دانم که اصطلاح «خرده‌بورژوا» رنگ و بوی تفاسیر مارکسیستی دارد، ولی بگذارید در این نوشته با تساهل بیشتری با این اصطلاح برخورد کنم. منظور از خرده‌بورژوازی رمانتیک، گروه‌هایی بودند که به جهت اجتماعی - اقتصادی، خاستگاه متوسط یا پایین داشتند و به جهت سنی، جوان. با شباب باز با تسامح بتوان گفت در گستره زمانی ۱۸ - ۱۷ تا ۳۵ سال و به جهت آموزش، بیشتر محصل، طلبه و دانشجو بودند. این سه مولفه، یعنی خاستگاه اجتماعی، گستره سنی و شرایط تحصیلاتی، در فضای در حال تحول جامعه ایران، یعنی مدرنیزاسیون شتاب‌زده قهری، فضا حاکم بر «دستگاه»، فاصله دولت با مردم، افزایش گروه‌های شهرنشین، رشد و گسترش آموزش دانشگاهی و . . . عناصری هستند که در فهم قضیه «خرده‌بورژوازی رمانتیک» مخاطب شریعتی ما را یاری می‌رساند. این وضعیت، شرایطی پارادوکسیکال (تناقض‌نما) در جامعه و در میان مخاطبان اصلی شریعتی ایجاد کرده بود. نقد مدرنیزاسیون سطحی شاه، اما نه در جهت احداث و تعمیق آن، گویز از سنت در کنار دلتنگی (نوستالژی) برای گذشته، درجه بالای تحولات اجتماعی بدون آنکه اطمینان و امنیتی در جای‌گیری اجتماعی - اقتصادی، به همراه داشته باشد و . . . برخی از زوایای این تناقض‌نمایی هستند. باید اضافه کنم که وضعیت پدیداری خرده‌بورژوازی - با رگ‌های رمانتیسم - خاص جامعه ما نبود. موارد‌ی از این نوع جوامع البته با حفظ اختلافات بومی، در دیگر کشورها از زمان انقلاب فرانسه به این سو، قابل مشاهده هستند.

وقت آن رسیده است که از این دو فرضیه، یک جمع‌بندی منطقی به دست داده شود. اگر این دو فرضیه یعنی رمانتیک بودن شریعتی از یک سو و «خرده‌بورژوا رمانتیک» بودن مخاطبان اصلی شریعتی از دیگر سو، درست بوده باشد، پس لاجرم شریعتی، در وهله اول، روشنفکری دینی و یک ایدئولوگ برای این اجتماع اجتماعی زمانه‌اش بود.

۳- موضوع ایدئولوژی، دین و ایدئولوگ بودن شریعتی، از دیگر موضوعاتی است که بیشتر نظر پژوهشگران زمانه را به خود جلب کرده است و علت آن هم، حساسیت این موضوع برای حیات سیاسی - اجتماعی ایران است. در واقع، برخی بر این باورند که شریعتی از دین یک ایدئولوژی ایجاد کرد و گروهی نیز اعتقاد دارند که دین، خود یک ایدئولوژی است و شریعتی تنها آن را آشکار ساخت. بدیهی است که دفاع یا نقد ایدئولوژی کار دشواری است و پوشش یک دین، تنش زیادی را به وجود می‌آورد. در اینجا نمی‌خواهم بر روی این موضوعات، پژوهش، و جزء مختصر ارائه کنم. آنچه که بیشتر مدنظر به میان آن هستم، این است که ایدئولوژی‌ا شریعتی تناسبی برای «فوادارا» به یک ایدئولوژی را از خود نشان نمی‌دهد یا نشان نمی‌دهد. ایدئولوژی‌های مبتنی بر دین، مصدر دارند ولی دین مصدر ندارد. ایدئولوژی‌های دینی با معیارهای خود، خواهان تداوم و گسترش خود به گونه خلاقیت و رقابت‌زا و جویای مدیریت خود می‌باشند. بنا ساز و بنا شکن. و چرا حال که بحث به اینجا رسید، اضافه نکنم که مدیریت به سازی و بنا شکنی را از درون خود می‌گیرند و تنها توجیه و بهانه‌ها را از عالم بیرون می‌سازند. این در حالی است که شریعتی نمی‌توانست با «ایران سوسیالیست خدا پرست» تمام عمر به سر برد. «ایدوئر» را از پر و مثال می‌آورم که جزء اولین معیارهای دین را در جامعه ایدئولوژیک کرده که شریعتی می‌خواهد به مدیریت برسد. شریعتی از مرکش به عنوان الزام زمانه یاد کردند. گروهی نیز از مرکش به عنوان الزام زمانه یاد کردند. گروهی نیز از مرکش به عنوان الزام زمانه یاد کردند. اما تا جایی که به چارچوب و سنت این نوشته برمی‌گردد، شریعتی در صورت ارائه حیات از توصیف خود عنوان «ایدوئر (ماه) در ایدئولوژی» و در انتها محرر و نه انتها محرر، ویژگی‌های بزرگ در ایدئولوژی، حیات ایدئولوژی‌های شریعتی را نشان می‌دهد.

۴- با این حساب باید پرسید که نفوذ رمانتیسم و نگاه رمانتیک چه تاثیراتی بر اندیشه اسلامی - شیعی شریعتی و گسترش آن در ساحت‌های سیاسی - اجتماعی و فرهنگی دارد؟ پاسخ به چنین پرسشی، زمانی بسیاری با زوایای مبهم و دیگر ابعاد نهفته می‌تواند به یکایک آنها در این نوشته پرداخت. تنها به موضوع از سوی من برمی‌گردد. به هر حال می‌خواهم بگویم که این نوع واکنش پاسخ مایه‌ساز نیست.

۵- شریعتی با توجه به فرهنگ رمانتیک که داشت با بهره‌گیری از داده‌های مکاتب فلسفی - اجتماعی که در غرب به آنها آشنا شده بود و با استعداد در خور سخن‌پردازی و بهتر از آن نوشتن، توانست که برای مخاطبان و دلشگاه بحث‌ها را تناسی از دوران گذار به خصوص پیامدهای مدرنیزاسیون سطحی نظام‌شاه پیام‌آور بزرگی باشد. بیان او افتاد کننده بود و آروده‌می‌ها به مفاهیم و شخصیت‌ها، جولانان را آبریز از حس دانش و رفتن را می‌کرد.

با این حال تاملی و نگاهی بر اصالت اندیشه‌های عرضه شده از سوی شریعتی، هرچند به کوتاهی، شایان اهمیت است. به نظر می‌آید شریعتی در گرفتن ایده، و پروراندن آن و سپس عرضه مجدد به شنونده و خواننده‌اش از قوه ادراک و عاطفه بسیار قوی برخوردار بود. به بیان دیگر سخت بتوان در میان مجموعه آثار و نظریات شریعتی محورهایی را یافت که ایندا به ساختن از سوی خود وی کشف، تحلیل و پردازش شده باشند. شریعتی در ۱۳۱۲ به دنیا آمد و ۲۰ ساله بود که کودتای ۲۸ مرداد صورت گرفت. در این مدت وی با جریان‌های مختلف فکری - اجتماعی بسیاری برخورد و آشنایی پیدا کرد. نهضت ملی شدن نفت، حزب توده، سوسیالیست‌های خداپرست، انجمن‌های اسلامی، نقادی‌های گسروی نسبت به مذهب، تعالیم پدرش، محمدتقی شریعتی، وجود برخی نوآوری‌ها در اصلاح دینی، از شریعت سنگلجی در زمان رضاشاه گرفته تا سرچشمه‌های دورتر، همچون آقای دوانی و . . . همگی بخشی از میراث و یافته‌هایی بود که شریعتی می‌توانست از آنها مستقیم برداشت کند. در کنار این مجموعه باید از آثار علمای اسلامی مانند کاشف‌الغطاء با آشنای

موضع‌گیری امام موسی صدر درباره دکتر علی شریعتی

چقدر حقیقت روشن است

بعد از برگزاری مراسم چهلم دکتر شریعتی در بیروت، جناح‌های مختلف لبنانی و غیرلبنانی در این خصوص به امام موسی صدر فشار آوردند لذا امام موسی صدر برای روشن شدن افکار عمومی توضیحاتی را بر روی نوار ضبط کرده و برای صادق طباطبایی فرستادند. امام موسی صدر در پایان این توضیحات متن بیانیه حرکت محرومین را به زبان خود ترجمه و قرائت می کند. به دلیل اهمیت موضوع متن کامل این توضیحات و بیانیه حرکت محرومین که توسط موسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر در اختیار ما قرار گرفته است برای اطلاع خوانندگان درج می شود.

■■■

به نام خدا

قبل از اینکه جلسه چهلم مرحوم دکتر شریعتی برپا شود، سفارت ایران که به وسیله عُمال خودش مطلع شده بود که قرار است بزرگداشتی برای روز چهلم آقای دکتر انجام بگیرد، تماس زیادی با دستگاه‌های دولتی گرفت تا بلکه بتواند مانع برگزاری این جلسه شود. ضمناً درباره برگزاری جلسه در سالن بزرگ یونسکو کمی غرغر کردند. البته ما هم تا حدودی از نظر امنیتی تسلط‌مان بر سالن یونسکو کمتر بود، از طرف دیگر سالن عاملیه که هم مختص به شیعیان است و هم رفقای ما آنجا قدرت کامل دارند، بیشتر مورد اعتماد بود. به هر حال مکان جلسه سالن عاملیه اعلام شد و همان جا هم برپا شد. از همان ساعت‌های اول عکس‌العمل سفارت و اطلاعات و ساواک ایران شروع شد.

اولین واکنش این بود که سفیر ایران، که خود یکی از افسران ساواک است، به ملاقات وزیر خارجه لبنان رفت و اعتراض کرد که به چه حقی جلسه‌ای برای یک نفر از مخالفین رژیم ایران برپا می‌شود؟ و به چه حقی موسی صدر به رژیم ایران حمله می‌کند و به چه حقی نماینده نهضت آزادی ایران در آن جلسه شرکت و به شاه حمله می‌کند و به چه حقی نمایندگان انجمن دانشجویان اسلامی، که یک سازمان ضددولت ایران است، در این جلسه شرکت و به دولت ایران حمله می‌کنند؟

اعتراض رسمی ایران به وزارت خارجه تسلیم شد و سفیر نزد رئیس مجلس شورای ملی، که خود شیعه است ولی از مزدوران غرب و ایران شناخته می‌شود، رفت و او را هم برای فشار به دستگاه‌های دولتی تحریک کرد. البته سفیر ایران ابتدا طمع این را داشت که بتواند آقای قطب‌زاده را به واسطه بعضی از مزدوران دست راستی دستگیر کند، ولی خوب این لقمه برای دهان او و برای دهان دولت لبنان هم زیادی بود. کمیل شمعون، که در جنگ اخیر لبنان از سازمان اطلاعات ایران ۲۵ میلیون دلار کمک مالی و مقدار زیادی اسلحه گرفته بود، وظیفه خود را خیلی زود انجام داد و در اولین نشست مطبوعاتی گفت که من سخنرانی موسی صدر را در جلسه کمونیست، علی شریعتی، شنیدم و همچنین سخنرانی او را به مناسبت ماه رمضان دیدم، ای کاش همیشه از حرف‌های رمضانی می‌زد، در آن جور کارها دخالت نمی‌کرد. روز دوم به او گفتند که دکتر شریعتی کمونیست نیست. او گفت: کمونیست هست و سه‌چهارم کمونیست. بعد گفت: آخر برای چه ما باید چنین جلسه‌ای در اینجا برگزار کنیم تا دولت دوست ما، ایران، برنجد؟ مگر دکتر شریعتی چه کسی بوده؟ چه ارتباطی به لبنان دارد؟ مردم لبنان مگر چنین چیزی را خواستارند؟

وقتی از او پرسیدند که آیا اختلافاتی را که الان در خلیج در جریان است می‌خواهند به لبنان بکشند، گفت: بله، همین کار را می‌خواهند بکنند. یعنی خودش دست خودش را باز کرد. در حالی که اختلاف بین دار و دسته و مبارزین سیاسی که در خلیج (فارس) است، درست عکس آنچه ما گفتیم، نتیجه می‌داد. چون این ایران است که با دولت‌های عربی در خلیج (فارس) مبارزه دارد. در هر صورت کمیل شمعون دو یا سه جلسه حمله کرد. حتی پریروز هم به عنوان شوخی، وقتی می‌گویند که این گرما از ایران آمده، گرمای خیلی شدیدی که در تاریخ لبنان سابقه ندارد، گفته است که این گرما از جماعت موسی صدر است. روزنامه کمیل شمعون هم، به نام صوت‌الاحرار، حمله‌های مرتب و شدیدی می‌کند و مخصوصاً شیعیان را تحریک می‌کند تا علیه این سخنرانی موضع بگیرند و به آن اعتراض کنند و مثل اینکه آنها را راهنمایی می‌کند و بعضی از حرف‌ها را یادشان می‌دهد. مثلاً می‌گوید جبهه‌ای به نام جبهه محافظت از جنوب، که خود من تشکیل داده بودم، از طرف نمایندگان شیعه به صدر خواهند گفت و به صدر اعتراض خواهند کرد، در حالی که این حرف هیچ اساسی نداشت. یکی از نوکران بنام کمیل شمعون، یعنی کاظم الخلیل، که پدر سفیر لبنان در ایران است، در جلساتش مرتباً می‌گوید: موسی صدر کمونیست است و در زندان بود و پیش از اینکه به لبنان بیاید او را از زندان بیرون آوردند.

خبری هم به یکی از روزنامه‌های دست راستی به نام العمل، که روزنامه کتایبی هاست داده بود، مبنی بر این که شخصی غیرزمینی یعنی شخصی روحانی قبل از اینکه وارد لبنان شود، در حکومت کمونیستی در زندان بوده. البته حق اینکه اسم من را بیاورند نداشتند، چون از نظر قانونی ممنوع است، ولی با اشاره منظورش را فهمانده بود.

کتایبی‌ها هم در برنامه صدای لبنان و هم در روزنامه خودشان حمله‌های خیلی شدیدی به ما می‌کنند. می‌گویند که این جور جلسات روابط لبنان را با کشورهای دوستش، در بدترین شرایط و زمان به خطر می‌اندازد. به علاوه همزیستی و همکاری فلسطین با شیعیان به معنای دخالت فلسطینی‌ها در مسائل لبنان است و خلاف قراردادی است که بین لبنان و فلسطینی‌ها صورت گرفته است. خلاصه برای این مساله خیلی سروصدا کردند که به چه حقی ابوعمار در این جلسه شرکت می‌کند؟ و به چه حقی درباره شیعیان می‌گوید که اسلحه‌های فلسطینی‌ها با اسلحه شیعیان و جنوبی‌ها و سازمان حرکت‌المحرومین و جنبش امل یکی هستند، اینها یک نوع دخالت است. حتی جبهه لبنانی، که همان فاشیست‌های دست راستی هستند، اعلامیه‌ای دادند و صریحاً در آن اعلامیه گفته‌اند که سخنرانی ابوعمار در جلسه سازمان امل به هیچ‌وجه با قراردادهایی که فلسطینی‌ها با ما دارند، تطبیق نمی‌کند. آنها نباید در این کارها دخالت کنند.

از طرف دیگر وزیر شیعه منحصر به فرد کابینه فعلی لبنان، به نام ابراهیم شعیتو، متملقانه گفته است در جلسه‌ای علیه دولت برادر ما، ایران، حمله و فشار آورده شده است. روزنامه‌های دیگر هم بدون اسم حاشیه می‌زنند. یک روزنامه به اسم الجمهوریه و روزنامه‌های دیگر هر کدام گوشه کنایه می‌زنند. پیداست به نویسنده‌های کوچک پول می‌دهند، چون این جور چیزها را معمولاً نویسندگان در روزنامه‌ها اضافه می‌کنند. پول خرج می‌شود تا از هر گوشه و کناری حمله‌ای شود.

عاملیه که مدرسه شیعیان است، روز دوم اعلامیه‌ای دادند که این جلسه به ما هیچ ربطی ندارد. البته هیچ کس هم نمی‌گفت که این جلسه به آنها ارتباطی دارد، برای اینکه اعلام‌کنندگان جلسه و مسوولان جلسه واضح بودند، ولی گویا این هم یک تحریک بود، چون معمولاً عاملیه حدود ۱۵۰ هزار لیره در سال از دولت ایران کمک می‌گیرد، و این موجب شده بود که اینها از این جلسه اظهار بیزاری کنند. بعضی از آقایان هم که ماشاءالله در همه جا آماده به خدمت هستند. به خصوص این اواخر آقایی به نام سیدحسن شیرازی آمده و مثل اینکه پول فراوانی هم دارد و از طرف دولت ایران و سازمان امنیت ایران هم تقویت می‌شود. آمده تا این طرف آن طرف بروند و دور هم جمع بشوند و بگویند چرا ما باید به ایران حمله کنیم؟ و میان مردم مقدس بروند و بگویند آخر تنها کشور شیعه است، چرا ما به آنها حمله کنیم؟ ما به این کارها چه کار داریم؟ و بعد هم کمی همان مسائلی را که در ایران درباره دکتر شریعتی می‌گویند، مطرح می‌کنند. خلاصه خالی از دردسر مختصری، از این طرف و از آن طرف، نبودیم. ولی آن مقداری که تصور می‌شد روش آخوندها منفی نبود. به طور کلی دوستان ما جز یک گله‌ای کار دیگری نکردند و همه‌شان با ما ایستادند و دفاع می‌کنند. به خصوص اینکه حمله به ایران در کنار جلسه دکتر شریعتی، اصولاً مساله را از صورت دکتر شریعتی خارج کرد و به صورت تظاهری ضدرژیم ایران منعکس کرد. این مساله از یک طرف مشکلاتی درست می‌کند، ولی از طرف دیگر مشکلات را کم می‌کند. وزارت خارجه لبنان از سفارت ایران معذرت خواست و گفت در جلساتی که از طرف رهبران دینی بزرگ لبنان تشکیل می‌شود، ما هیچ وقت حق کنترل کردن نداریم، بنابراین آنها آزادی عمل دارند. ولی در عین حال شهربانی کل کشور مورد ملامت قرار گرفت و حتی در قصر جمهوری، رئیس مجلس شورای ملی، کامل اسعد، که برای پانزدهم ماه آینده (سپتامبر) به ایران دعوت رسمی شده است، به مدیر کل شهربانی اعتراض می‌کند و می‌گوید که چرا باید چنین جلسه‌ای تشکیل بشود. زیرا مدیر کل شهربانی از دوستان ما حساب می‌شود، حتی جزء تحصیل‌کردگانی است که بیانیه حرکت المحرومین را امضا کردند. به اصطلاح نقطه ضعفی برای مدیر کل شهربانی گرفتند.

البته این حمله از روزهای اول تا یک هفته ادامه پیدا کرد و بعد رفته‌رفته آرام شد. ولی حمله عکس آن را ما شروع خواهیم کرد. به طوری که الان این مساله که سفارت ایران می‌خواهد شیعیان لبنان از نظر سیاسی وابسته به ایران باشند و موسی صدر مانع این کار است، به این صورت مطرح شده که تمام روشنفکران لبنان، دولت سوریه، مقاومت فلسطینی و حتی بعضی از رژیم‌های دست راستی کشورهای عربی مثل اردن و مصر هم شاید از این وضع ناراضی نبودند.

مساله‌ای که برای ما هنوز روشن نشده، روش کشور سعودی است. می‌گویند که سفیر سعودی از این جلسه اظهار نارضایتی کرده، آیا تظاهر کرده؟ آیا فقط سعی می‌کرده که خودش را مسوول این جلسه قلمداد نکند؟ با اینکه کسی هم ایشان را مسوول نمی‌دانست. ولی چون یک عبارتی در سخنرانی (منظور همان سخنرانی چهلم است) هست که «کسانی که کوچک هستند و سرمایه‌ای جز پول نفت ندارند.» ممکن است که اینان ضمیر را به خودشان برگردانده‌اند. چه عرض کنم به هر حال روش سعودی هنوز برای ما روشن نشده. بدون شک ما منتظر عکس‌العمل‌های بهتری از طرف روشنفکران و کشورهای مترقی هستیم که متاسفانه هنوز به طور واضحی در افق ظاهر نشده. باید بگوییم که این فشارها برای ما نه تنها سبب دلسردی نیست، بلکه سبب تقویت است. بعضی از آخوندها خیلی سعی کردند که جوان‌های شیعه حرکت‌المحرومین را تحریک کنند که از ما بپرسند چرا چنین کاری انجام شده، ولی آنها مردمی مبارز هستند و مساله خیلی زود برایشان روشن شد. به خصوص اعلامیه‌ای که مفصلاً راجع به وضع جلسه مطرح کردند در ۶ ماده و از طرف حرکت منتشر شد و در روزنامه حرکت، امل الرساله، هم چاپ شده است، کاملاً مساله را برای آنها توضیح داد و بحثی در بین نیست.

یک مساله را واقعاً باید دقت کرد که مردم لبنان مردم هموطن یک کشور نیستند. تجار اسلحه هستند. منافع خصوصی دارند. رفت و آمد دارند. دلالی دارند. زد و بند دارند. اینها با این کشورها با هم ارتباط‌های خاصی دارند. یک مقدار از این ناراحتی‌ها هم نتیجه همین مسائل است. مثلاً کمیل شمعون یکی از ایادی خیلی معتبرش شخصی است به نام جورج ابن عزل، یکی دیگر هم هست به نام ویکتور موسی و خانمش، که اینها قاچاقچیان اسلحه بودند و حتماً با ساواک ایران ارتباط زیادی داشتند و از این کار نگران و افسرده‌اند. این مسائل تا حالا پیش آمده و تازگی ندارد، عجیب این است که بعضی آخوندهایی که ادعای روشنفکری می‌کردند، مثل شیخ محمد جواد مغنیه، یک مرتبه آدم می‌بیند که با آخوندهای دست راستی دور هم جمع می‌شوند و یک خرده شلوغ پلوغ می‌کنند. البته یک مصاحبه مطبوعاتی خیلی مفصل با مجله الحوادث کردیم که در هفته آینده منتشر می‌شود. خیلی روشن و واضح در آن مصاحبه توضیح داده شده است و شخصیت دکتر شریعتی معرفی شده است.

نکته‌ای را باید در آخر بگوییم که این دردسرها برای انسانی که مبارزه می‌کند، یک چیز طبیعی است. ولی دو حادثه برای ما پیش آمده که فوق‌العاده ما را خشنود می‌کند؛ یکی اینکه اگر این سر و صدا بلند نشده بود، دکتر شریعتی را فقط جوانان حرکت (محرومین) و یا آنهایی که در جلسه شرکت می‌کردند، می‌شناختند، ولی این سر و صدا موجب شد که تمام شیعیان، تمام مردم لبنان، سنی‌ها، مسیحی‌ها، تمام اشخاصی که به دنبال نهضت‌ها و افکار می‌گردند، همه و همه با این افکار آشنا شدند. (حرکت محرومین و شیعیان نه تنها با او آشنا شدند، بلکه با تعصب به او علاقه‌مند شدند.) این است که می‌توان گفت این دردسرها هدف را خیلی خیلی محکم‌تر و ثابت‌تر و نتیجه‌بخش‌تر کرد.

موضوع دیگری که خیلی ما را خوشوقت کرده این است که شنیده‌ایم مزدوران سازمان امنیت در اروپا نشریه‌ای منتشر کرده‌اند و حمله خیلی شدیدی به بنده و دکتر مصطفی چمران و قطب‌زاده و نهضت آزادی ایران و آقای جعفری و [دکتر] صادق [طباطبایی] کرده. عبارت‌ها را که می‌خوانیم، حالا به زبان روزه آدم نمی‌تواند گناه کسی را بشورد، ولی خیلی شباهت دارد به نوشته‌های آقای ف و آقای م‌ص‌ح. البته اینها واقعاً اینجا خیلی گوشه و کنار می‌نشینند، حاشیه می‌زنند و فتنه می‌کنند. نشریه‌های ما را غلط ترجمه می‌کنند و به فتح می‌دهند. گاهی از اوقات هم بحران‌هایی بین بعضی از کادرهای ما و آنها ایجاد کرده‌اند و البته حالا دستشان باز شده. من تصور می‌کنم با این دست مریزادی که آقای ج ف، که خودش را از به اصطلاح مبارزان ایران می‌داند، به ما داده، خودش را روشن‌تر کرده و در نتیجه تکلیف را خیلی آسان‌تر و بهتر کرده. امیدواریم که قبل از همه چیز و بعد از همه چیز رضای خدا و خدمت بشر در این کار باشد که ما تقریباً مطمئنیم که هست.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.

پس از این توضیحات امام موسی صدر بیانیه حرکت محرومین را قرائت کرد.

■ صاحب مکتب فکری-اسلامی

به نام خدا

۱۹ سازمان انقلابی جهان به مناسبت چهلمین روز وفات علامه مبارز، علی شریعتی، یکشنبه گذشته در لبنان جلسه‌ای تشکیل دادند. هفته گذشته این جلسه موضوع بحث و حدیث‌های مختلفی در لبنان قرار گرفت. مسوولیت بزرگ ملی که حرکت محرومین را بر دوش دارد، به اضافه اینکه حرکت محرومین، خود یکی از سازمان‌های دعوت‌کننده به این جلسه بود، حرکت را وادار می‌کند تا حقایق زیر را در برابر دیدگان همه بگذارد.

یکم: درباره تفسیر نادرستی که از حضور آقای یاسر عرفات رئیس سازمان آزادی‌بخش فلسطین و رهبر انقلاب فلسطین و همچنین تفسیر غلطی که از سخنرانی او در این جلسه به عمل آمد و سوءاستفاده‌ای که از این حضور و سخنرانی شد و این حضور و سخنرانی را دخالت در امور لبنان و خلاف قطعنامه شتورا شمرده‌اند، ایجاب می‌کند که به دقت مساله را بررسی کنیم و به این مسائل بیندیشیم. سازمان فتح، خود، یکی از سازمان‌های دعوت‌کننده بود، زیرا فقید ما از کسانی بود که به انقلاب ملت فلسطین خدمت‌های بزرگی تقدیم کرد، گذشته از اینکه با انقلاب الجزایر همکاری می‌کرد و از مجاهدین این انقلاب بوده است. همچنین دکتر شریعتی یکی از رهبران فکری اصیل ماست. این مسائل موجب شد که ابوعمار (یاسر عرفات) برای نشان دادن وفاداری انقلاب فلسطین به مزدی که خدمت‌های بزرگی به قضایای حقه عرب کرده است، حاضر شود. بنابراین حضور او یک اعلام وفاداری بود و با حضور خود اعلام کرد که بیایید با هم صفحه جدیدی باز کنیم و به کسانی که گوش به این دعوت نداده‌اند، توجه نکنیم و به مصلحت فرزندان جنوب پایبند باشیم. ابوعمار در سخنرانی خود علاوه بر ادای احترام به مرحوم دکتر شریعتی و اینکه او را یک انقلابی فلسطینی دانست، جواب تهدیدات نخست‌وزیر اسرائیل، بگین، را داد، به خصوص تهدید او را بر ضد انقلاب فلسطین و شخص ابوعمار. یاسر عرفات در جواب او گفت که همه لبنانی‌ها و به خصوص فرزندان جنوب (مقصود او حرکت محرومین بود) در راه دفاع از انقلاب فلسطین در کنار فلسطینی‌ها ایستاده‌اند، و به هیچ وجه به تروریست اسرائیل، بگین، اجازه نمی‌دهند که هدف‌های تروریستی خود را دوباره اجرا کند. ابوعمار به مطالبی که دوباره از طرف دولت اسرائیل مطرح شده و مناطقی از فلسطین را مناطق آزاد شده تلقی کرده است، جواب داد و گفت که زمین‌های مقدس آزاد شده است و آزاد خواهد شد، اما نه به وسیله یهود، بلکه به وسیله شما ای فرزندان جنوب! آن هم با پایداری شما در مقابل دشمن و با حمایت شما از سلاح انقلابی فلسطین که در داخل و خارج با اسرائیل می‌جنگد. بنابراین این سخنان هیچ دخالتی در امور لبنان نبود، بلکه به عکس، احترام زیاد به استقلال و مصلحت لبنان بود.

بنابراین عکس‌العمل‌های متشنجی که از طرف دار و دسته‌های مختلف در لبنان به وجود آمده، یک نوع بهانه‌جویی و تمسک به امور واهی و ناصحیح است. از این نگرانند که امروز قرارداد شتورا امضا و اجرا شود و ارتش لبنان به جنوب برسد و فردا دولت لبنان اسلحه این آقایان را بخواهد و از اینها بخواهد که از مناطق تحت نفوذ خودشان کناره‌گیری کنند. به همین دلیل می‌خواهند همیشه این کار را ناصواب نشان دهند. از ابتدا روش حرکت محرومین نسبت به مقاومت فلسطین روشن بود. پیش از جنگ داخلی و در حین جنگ داخلی و بعد از آن و به خصوص بعد از آنکه اعلامیه معروف سلیمان فرنجیه در شام منتشر شد، حرکت محرومین همیشه سعی می‌کرده است منافع مقاومت فلسطینی را در کنار منافع لبنان حفظ کند و به هیچ وجه حرکت محرومین اجازه نمی‌دهد که کسی خودش را لبنانی‌تر از حرکت بداند. در عین حال ما فرزندان حرکت محرومین تمام تعهدات ناسیونالیستی خود را، که سرلوحه آن خدمت به انقلاب فلسطین است، حفظ کرده و خواهیم کرد و تمام فعالیت‌های ما با همین قاعده تطبیق می‌کرده و به همین دلیل هم اکنون نیز حرکت برای موفقیت بحث‌هایی که راجع به قطعنامه قاهره در «شتورا» انجام می‌گیرد، و به موجب آن ارتش لبنان به مرزهای جنوب خواهد رسید، تلاش زیادی کرده است.

دوم: ما خیال می‌کردیم که زمان تکفیر و به دست گرفتن چماق ارتداد و مردم را از دین خارج کردن گذشته است. سابقاً در قرون وسطی از طرف پیشوایان دینی و نسبت به پیروان خود آن دین این اتفاق می‌افتاد. اما متاسفانه شاهد بودیم که در لبنان یک رهبر سیاسی سعی می‌کند که یک عالم بزرگی را از دین دیگری که به او هیچ ارتباطی ندارد، از دین خارج بداند. این مساله‌ای است که با شگفتی فراوان، فقط در لبنان و در منتهی‌الیه قرن بیستم شاهدیم. البته می‌دانیم آنهایی که دکتر شریعتی را تکفیر می‌کنند و او را کمونیست می‌شمرند، حتی یک سطر از کتاب‌های او را نخوانده‌اند و اندکی هم درباره زندگی او مطالعه نکرده‌اند.

سوم: درباره دکتر شریعتی باید گفت که او یکی از بزرگ‌ترین علمای جامعه‌شناسی دینی بوده و صاحب مکتبی فکری - اسلامی معروف است. دکتر شریعتی خیلی شناخته شده است؛ مقاله تالیف کرده، کتاب نوشته و سخنرانی کرده و بیش از ۱۵۰ اثر در بحث‌های اسلامی از خود باقی گذاشته، به‌طوری که او یکی از مشهورترین نویسندگان مسلمان در جهان شناخته می‌شود. دکتر شریعتی در ایجاد یک نسل روشنفکر مومن و مبارز که همه جا هستند، شرکت داشته است.

او در کمک به انقلاب‌های عربی عدالتخواه، به خصوص انقلاب الجزایر و فلسطین و اریتره خدمت‌های بزرگی کرده است. مکتب فکری دکتر شریعتی به اصالتش شناخته می‌شود و با تمام مکتب‌های فکری غربی و شرقی و به خصوص با مکتب مارکسیسم فرق واضحی دارد. بعضی از بحث‌های دکتر شریعتی انتقاد نسبت به مارکسیسم است. برای دکتر شریعتی همین افتخار کافی است که برای او ۱۹ سازمان مبارز و جنبش آزادی‌خواه در جهان مراسم سوگواری برپا کنند و حتی یک سازمان الحادی در میان آنها نباشد. روزنامه‌های ایرانی نیز روزی که دکتر شریعتی فوت شد، اخبار وفات او و خلاصه‌ای از زندگی او و بعضی از آثار او را منتشر کردند و فقدان او را ضایعه قرن معاصر شناختند. چقدر حقیقت روشن است وقتی که می‌بینیم در تمام لبنان یک روحانی، چه مسلمان و چه مسیحی، دکتر شریعتی را به کمونیستی بودن متهم نکرد، با وجود اینکه افکار دکتر شریعتی با افکار بسیاری از روحانیون و اسلام‌شناسان تفاوت‌هایی دارد. حتی حرکت محرومین نیز اعلام کرده که با وجود اینکه دکتر شریعتی یکی از سرچشمه‌های فرهنگی بزرگ حرکت محرومین است، ولی میان افکار او و افکار حرکت کم و بیش تفاوت‌هایی وجود دارد.

چهارم: ما خوب می‌دانیم این اطلاعاتی که در بین لبنانی‌ها منتشر می‌شود و تهمت‌هایی که به دکتر شریعتی در بین محافل لبنانی زده می‌شود از کجا سرچشمه می‌گیرد. ما می‌دانیم که اینها جزیی از فعالیت‌های ساواک و اطلاعات ایران در خاورمیانه است. افسر اطلاعات ایران به شکل سفیر در لبنان به سر می‌برد و این فعالیت‌ها را اداره می‌کند. اگر کمی در حوادث لبنان، بعد از جنگ داخلی، دقت کنیم، کاملاً می‌بینیم که هدف این فعالیت‌ها پاره کردن صفوف شیعیان لبنان و تراشیدن شخصیت‌های دینی خیالی و به فعالیت درآوردن جمعیت‌های خیریه و تشکیلات مخفی ضد مجلس اعلای شیعیان و ضد رئیس او است. همه دلیلش این است که مجلس اعلای شیعیان و رئیس او نمی‌گذارند که مذهب شیعه با اطلاعات ایران ارتباط و به آن وابستگی پیدا کند. به همین دلیل کمک‌هایی که تا به حال به آسیب‌دیدگان لبنان رسیده همه از طرف روحانیون و مراجع بزرگ و مردم خیرخواه بوده است و دولت ایران تا حالا به هیچ وجه کمکی نکرده است. معلوم می‌شود که اینها طبق فعالیت‌های سیاسی و نظامی شبهه‌ناک و بنابر سفارش آقای سفیر بوده است تا آنجا که او دستور ساخت بیمارستانی را که قرار بود دولت ایران برای شیعیان لبنان بسازد، الغا کرد و از بین برد. حقیقت نقش این مرد مرموز در حوادث اردن و در جلوگیری از هماهنگی ایران با کشورهای عرب در جنگ رمضان برای قطع نفت بر اسرائیل و در بسیاری از فعالیت‌های مرموز این منطقه روشن است. رهبران عرب و دیپلمات‌های این منطقه و حتی سفرای ایران در منطقه این مرد را خوب می‌شناسد. حرکت محرومین به مسوولان لبنان آگاهی می‌دهد و به همه مسوولان عرب و رهبران عرب تذکر می‌دهد و از آنها می‌خواهد که با توجه بسیار و مراقبت ویژه به فعالیت این مرد، که هنوز استمرار دارد، نگاه کنند. از آنها می‌خواهد که در مقابل بازی‌های سیاسی ایران در این منطقه به واسطه این مرد، که ظرف این پانزده سال کارشناس خرابکاری شده زیرا مدت‌ها وابسته نظامی لبنان و اردن و سفیر بوده، بایستند و تسلیم این نق‌زدن‌ها و دوشیدن‌های سیاسی نشوند.

پنجم: بعضی از شخصیت‌های لبنانی نگرانند که مبادا روابط لبنان با یک دولت دوست در این منطقه تیره شود. حقیقت این است که لازم بود این آقایان وقتی که حمله‌های شدید از طرف ایران به مذهب شیعه می‌شود، مراقب این مسائل باشند، چون رکنی از ارکان لبنان است و به خصوص وقتی که تبلیغات راست‌گرایان لبنان علیه موسی صدر و مجلس اعلای شیعیان، مانند حمله‌های مسعورانه سگ‌های هار (مسعور یعنی سگ هار) از طرف ساواک ایران به این و آن می‌شود، خوب بود آن موقع مانع آن شوند. آیا خود این آقایان فراموش کرده‌اند چقدر علیه دولت‌های عربی و سوریه در سال ۱۹۷۶-۱۹۷۵ صحبت کردند. آیا آن پریشانی‌ها مانعی نداشت و این تیرگی‌ها که بدون سبب و فقط برای احترام از یک شخصیت مسلمان و مبارز در کشوری که کشور علم و آزادی و مبارزه است، برگزار شده است، اشکال دارد؟ به هر حال ما سوال بزرگی داریم که چرا بعضی از این آقایان سیاستمدار خود را قیم مناطق دیگر و مذاهب دیگر می‌دانند و خود را جانشین قدرت قانونی لبنان می‌شناسند؟

ششم: مطلبی که کاملاً هدف و تمایل این حمله‌های بی‌حساب و حساب‌نشده را کاملاً روشن می‌کند، این است که در یکی از سوال و جواب‌ها آمده است که اینها می‌خواهند اختلافات خلیج (فارس) را به لبنان منتقل کنند. ما تفسیر این مساله را به ناظران سیاسی واگذار می‌کنیم و فقط می‌پرسیم چه کسی است که اختلافات خلیج (فارس) را به لبنان منتقل می‌کند؟ چه کسی علیه عرب‌ها در خلیج (فارس) فعالیت می‌کند؟ چه کسی در کنار او می‌ایستد؟ بنابراین درست عکس آن مطلبی که آقایان می‌خواهند استفاده بکنند، از این مساله نتیجه‌گیری می‌شود.

در پایان باید بگوییم که ما به ملت ایران احترام می‌گذاریم و به آنها علاقه داریم و همیشه به روابط فرهنگی ای که با فرزندان کریم و پاک ایران داشته‌ایم، افتخار می‌کنیم. ولی به هیچ وجه ممکن نیست اجازه بدهیم که ساواک و سازمان اطلاعات ایران در کارهای داخلی ما و روابط شیعیان دخالت کند. به هیچ وجه اجازه نمی‌دهیم که شیعیان با گاری سیاسی ایران در این منطقه وابستگی پیدا کند. همچنین به هیچ وجه نمی‌توانیم بیش از این اجازه دهیم تلاش‌هایی که صف شیعیان لبنان را پاره می‌کند و عامل آن آقای سفیر سرتیپ افسر اطلاعات ایران است و با همکاری بعضی از مزدوران خود این کار را انجام می‌دهد، ادامه پیدا کند. به لطف خدا هنوز هم بیداری و هم قدرت و هم توانایی این را داریم که در مقابل این تلاش‌ها تسلیم نشویم و جلوی آنها را بگیریم و از نیروهای سیاسی لبنان درخواست می‌کنیم که از مرحله انفعال احساساتی که تحت تاثیر نیروهای خارجی قرار گرفتند و توجه بیهوده به دلایل جنگ به مرحله بازسازی کشور و تلاش بی‌دریغ برای مصلحت آن و توجه به آینده‌ای که در پیش داریم؛ آینده‌ای که با اراده ما ساخته می‌شود، منتقل شوند. اولین قدم اساسی که می‌شود در این راه برداشت، این است که یک روش هماهنگ که آینده را با دقت و گذشته و حال را با اخلاص می‌بینید و برای نسل‌های آینده و کشور پرثمر است، در پیش بگیریم.

۲۱ آگوست ۱۹۷۷ حرکت محرومین

ضایعه ای برای خود

ترجمه مهدی فرخیان: یک ماه پس از مراسم جنبش امل برای بزرگداشت دکتر شریعتی، امام موسی صدر در درس‌های هفتگی خود برای اعضای جنبش امل به مناسبت میلاد حضرت علی صحبت می‌کند و در بین این صحبت درباره دکتر شریعتی توضیحاتی ارائه می‌دهد. متن این قسمت از سخنرانی امام موسی صدر برای اولین بار در ایران ترجمه شده است.

■■■

دوستی داشتیم که یکی از رهبران اندیشه اسلامی بود، او دکتر علی شریعتی است، و چندی پیش وفات کرد. در نشریه «الرساله» که ان شاءالله دو، سه روز آینده چاپ خواهد شد، تصاویر و مطالبی درباره او خواهید خواند.

دوست دارم تا تصویری از این مرد برای شما ترسیم کنم و به همین مناسبت پرتویی بر بعد جهانی حرکتمان بیفکنم. پدر دکتر شریعتی، روحانی‌ای است که معمم نیست. اسم او شیخ محمدتقی شریعتی است. او مردی فاضل و موسس «دفتر پژوهش‌های قرآنی» در مشهد است. من حدود ده سال پیش سخنرانی‌هایی در این موسسه ایراد کردم. دکتر شریعتی ایرانی و اهل روستای مزینان در یکی از کویرهای ایران و فارغ‌التحصیل دانشگاه سوربن فرانسه در رشته جامعه شناسی بود. پس از بازگشت به ایران در دانشگاه مشهد و سپس در دانشگاه تهران به تدریس پرداخت و پس از آن مبلغ دین شد. او بیش از ۱۵۰ نوشته دارد، که در واقع سخنرانی‌های اوست که چهار ساعت پنج ساعت، شش ساعت و هفت ساعت فی‌البداهه ادامه پیدا می‌کرد. این سخنرانی‌ها ضبط و سپس چاپ می‌شدند. او ادیبی بلندمرتبه با اندیشه‌های اسلامی و تفکر مبارزاتی روشنفکرانه بود. اسلامی بودن اندیشه‌های او و موضع برخی روحانیون نسبت به او باعث نشد که دعوت او به دعوتی محافظه‌کارانه و واپس‌گرایانه تبدیل شود، زیرا در بیشتر محافل، دعوت‌های اسلامی، دست‌کم محافظه‌کارانه شمرده می‌شود. دعوت دکتر شریعتی به اسلام، مترقی و انقلابی و مبارزاتی یا آن چیزی است که ما در جلسات خود «جنبش» می‌نامیم. یعنی اسلام دکانی نیست که باید از منافع آن مراقبت کنیم و برای آن چیزی از مردم بگیریم و مردم را برای خدمت به اسلام مسخر کنیم، آن چنان که برای موسسات دینی چنین اتفاقی افتاد. موسسات دینی امروزه برای خود اموال و اوقاف و مردان و پروتکل‌ها و امور مخصوص به خود و همچنین دشمنی‌ها و نشست‌ها و مکاسب خود را دارند. دقیقاً مانند شوروی و چین، پس از آنکه تبدیل به دولت شدند فراموش کردند که جنبش‌هایی جهانی و انقلابی بودند. آنان شروع به حفظ منافع خود کردند و برای حفظ این منافع، هم‌پیمانی حتی با شیطان، یا نیمه شیطان واجب است. می‌بینیم که چین کمونیست، امروز برای حفظ منافع خود و برای رقابت با شوروی، با نیروهای دست راستی جهان همسو می‌شود. اتحاد جماهیر شوروی هم همین کار را می‌کند. بنابراین حرکت‌ها و جنبش‌های انسانی در مرحله‌ای از مراحل به حرکاتی محافظه‌کارانه تبدیل می‌شوند. چه وقت؟ وقتی پیر شدند. هر حرکتی در ابتدا جوان و شاداب و پویا است و بی‌باکانه هجوم می‌برد و پیش می‌رود، تا زمانی که پایه‌گذاران آن از نفس می‌افتند و پیر می‌شوند. پس از این می‌اندیشند که چگونه می‌توانند خود را حفظ کنند. با مردم درگیر نمی‌شوند، و با این و آن هم‌پیمان می‌شوند و به حفظ منافع می‌اندیشند. دکتر شریعتی در یکی از کتاب‌هایش می‌گوید: در فرانسه می‌خواستم مجله «ژون‌آفریک» را بخرم. متوجه شدم که سازمان امنیت فرانسه، نسخه‌های این مجله نوپا را جمع کرده است. با خود گفتم: سبحان‌الله! فرانسه، خاستگاه آزادی‌ها و مرکز همه دعوت‌ها است؛ از کمونیستی تندرو تا راست و تا حرکت‌های اگزیستانسیالیسم و خلاصه همه حرکت‌ها. چگونه است که فرانسه از مجله «ژون‌آفریک» می‌ترسد و آن را جمع‌آوری می‌کند؟ علت این است که این مجله نوپا و حرکتی نو است که بی‌باکانه هجوم می‌برد، در حالی که دیگر حرکت‌ها در حال تبدیل شدن به موسساتی محافظه‌کارند و فعالیت خود را دارند.

دکتر شریعتی یکی از رهبران اندیشه اسلامی در جهان بود. افکار او واقعاً ارزشمند است. در جلسات هفتگی او در محلی به نام حسینیه ارشاد، حدود شش هزار دختر و پسر دانشجو شرکت می‌کردند. از جانب رژیم ایران با او مخالفت‌هایی شد. همچنین از جانب گروهی از روحانیون مورد حمله قرار گرفت؛ گروهی که گمان می‌برند اسلام در احتکار آنان است و حق و ارث آنان است و تنها ایشان هستند که دین را می‌فهمند و غیر آنان کسی حق فهم دین را ندارد. این مرد عملاً الهام‌بخش بسیاری از اندیشه‌ها و جنبش‌های اسلامی است و جنبش ما هم یکی از جنبش‌ها است. ما تلاش می‌کنیم به اذن خدا علاوه بر شماره آینده مجله «أمل و رساله» یک شماره نیز اختصاصاً درباره افکار او منتشر کنیم. همچنین می‌کوشیم تا حد توانمان کتاب‌ها و سخنرانی‌های او را ترجمه و در لبنان منتشر کنیم. بی‌شک جریانی که دکتر شریعتی را محترم می